فرمانده آزاده، فرج اله فصیح رامندی، پس از ۲۳۴۷ روز اسارت:

تا ۱۰ سال، هیچ امیدی به خلاصی از بند اسارت را نداشتیم

*حسن شکیب زاده

مثل بچه‌هایی که می‌خواهند به جورایی نشون بدهند که مرد شده‌اند، گریه‌ها و خنده‌هایش را قورت می‌داد، اما هر بچه‌ای که چهره و حرکاتش را نگاه می‌کرد می‌فهمید که او خاطرات تلخ و شیرین بسیاری در صندوقچه‌ی دلش بایگانی کرده است.

همه چیز از آنجا شروع شد که آلبوم عکس‌های رزمندگان را جلوی چشاش گذاشتم، فکر می‌کردم مثل خیلی‌های دیگر، بی‌حوصله باشه و حال تماشای آنها را نداشته باشد، ولی فصیح آنقدر با حوصله و دقت آلبوم را ورق زده و تصاویر را مرور می‌کرد که راستش حوصله مرا هم سر برد، آن هم صبح روز جمعه، صبحی که خیلی ها می‌خوابند. خیلی‌هایی که خیلی از عمرشان هم خواب بودند و هستند.

آلبوم را که ورق می‌زد، داشت یک بار دیگه روزهای حضورش در کنار بچه‌های رزمنده را مرور می‌کرد، روزهای تلخ و شیرینی که به خوبی می‌توانی از حرکت‌ها و حالت‌های چهره‌اش بخوانی.

با توجه به این که در آخرین مراحلی که به اسارت دشمن درآمدم، زخمی شده بودم، همه فکر کرده بودند که من شهید شده‌ام، لذا خبر این موضوع به خانواده و دوستان هم رسیده بود، به طوری که برایم مراسم ترحیم گرفته و مزاری هم برایم تعیین کرده بودند

و اما وقتی پرسیدم: چند ساله بودی و کی برای اولین بار هوس جبهه رفتن کردی؟

آلبوم را کنار گذاشت و گفت: دقیقا پانزدهم خرداد ماه سال ۵۹ بود، من ۱۹ سال داشتم و شاید جزو اولین گروهی بودیم که ۳۳ نفره از سپاه قزوین به قصر شیرین اعزام شدیم، روزهایی که هنوز جنگ شروع نشده بود، یعنی حدود ۳ ماه قبل از آغاز جنگ تحمیلی.

آن روز ما اولین اعزام به تکاب و دومین اعزام به قصرشیرین را داشتیم که به پاسگاه پرویز و جهت حفاظت از مرزها در پاسگاه مربوطه مستقر شدیم.

در اولین اعزام چه مدت در جبهه بودید و چه کسانی با شما بودند؟

ما ۳۵ روز در منطقه ماندیم که بعضی از شب‌ها با گروههای نفوذی عراق درگیر می‌شدیم، از رزمندگانی که همراه ما بودند، مسعود پرویز، یوسف علی حیدری، محمدرضا نجفی، محمد ظاهری و باقر درزی را به یاد دارم که همگی جزو شهدای ما هستند و حاج حمزه قربانی، قوامی و احمد حیدری را هم یادم هست که در اولین اعزام همراه ما بودند، در آن اعزام تقی شریف فرمانده ما بود و مسعود پرویز هم معاون فرمانده.

در کدام یک از عملیات‌ها حضور داشته‌ای؟

میمک، محرم، والفجر مقدماتی، والفجر ۳و۴ و خیبر که به اسارت دشمن درآمدم. البته بعد از عملیات رمضان در پاسگاه زید هم حضور داشتم، ضمن اینکه همزمان با عملیات فتح‌المبین در دارخوین مستقر بودم.

اولین بار که به قصرشیرین منتقل شدید، فکر می‌کردید جنگ ۸ سال طول بکشد؟

آن روزها هنوز جنگی مطرح نبود و فقط در مرزها در حد درگیری‌های داخلی و مرزی بود، نیروهای نفوذی هر دو طرف گهگاه با هم درگیر می‌شدند و تصور این که یک روزی شاهد جنگی تمام عیار داشته باشیم را اصلا نداشتیم، اما این انتظار بود که دشمن به هر وسیله‌ای متوسل شود تا در برابر انقلاب اسلامی به ایستد.

گفتید در عملیات خیبر به اسارت دشمن درآمدید، چه طوری؟

در عملیات خیبر، من فرمانده گردان محمد رسول الله(ص) بودم. به گردان ما ماموریت داده شد که در عمق جزیره جنوبی کار پاکسازی مناطق آلوده را داشته باشیم، لذا می‌بایستی در منتهی‌الیه جزیره جنوبی مستقر شویم، لذا به سمت جنوب جزیره شمالی حرکت کرده و در نهایت بعد از درگیری در ۲ نقطه و پاکسازی مربوطه به منتهی‌علیه جزیره رسیده و در محل مورد نظر استقرار یافتیم.

شب اول حضور ما، نیرویی در مقابل ما نبود، به طوری که به فرمانده لشگر وقت، شهید مهدی زین‌الدین پیشنهاد دادم اجازه بدهند که جلوتر برویم، اما ایشان موافقت نکردند و دستور دادند در همان مکان مستقر شده و با ایجاد سنگرهای لازم، پدافند کنیم. بنابراین ما داخل جزیره مستقر شدیم درحالی که بین ما و سیل‌بند موجود، کانال آبی به عرض حدود ۸ متر وجود داشت که شب دوم، دشمن در سمت دیگر کانال مستقر شد. فاصله ما با دشمن حدود ۲۰ متر بیشتر نبود، به‌طوری که نارنجک دستی که پرت می‌کردیم به یکدیگر می‌رسید.

دشمن روز دوم پس از استقرار، شروع به استحکام مواضع خود کرده و ما نیز، اما روز سوم که همزمان با ششم اسفند ماه بود، دشمن شبانه اقدام به پاتک کرد تا نیروهایش به درون منطقه نفوذ کنند اما با هوشیاری رزمندگان ما حدود ۱۵ نفر از عراقی‌ها کشته شده و نیروهای دشمن به مواضع خود بازگشتند.

نزدیکی‌های اذان صبح شد که دشمن شدیدا منطقه را به زیر گلوله گرفته و یک لحظه آرامش نداشت، درحالی که ما از نظر مهمات اصلا وضعیت مطلوبی نداشتیم و آرپی چی بالاترین اسلحه ما بود و یک مینی کاتوشا که در کل منطقه مستقر شده بود و این در شرایطی بود که دشمن با شلیک فراوان گلوله‌های خمپاره ۶۰ توانست بین ما و گردان علی‌بن‌ابیطالب(ع) فاصله ایجاد نماید. ضمن اینکه از ۴ طرف نیروهای ما در تیررس مستقیم گلوله‌های نیروهای بعث بودند.

به هنگام اذان صبح، نیروهای پیاده عراق نیز وارد منطقه شده و با نصب پل به سمت ما، تانگ‌هایشان را از پل عبور داده و داخل جاده مستقر شدند، سپس شروع به گلوله باران مستقیم سنگرهای ما کرده و نیروهای پیاده‌ی آنها نیز به ما حمله‌ور شدند و بچه‌هایی که در محل گیر افتاده بودند را به اسارت بردند.

نحوه اسارت شما چگونه بود؟

حدود ۱۱ ساعت بود که بچه‌ها در مقابل گلوله‌های توپ و تانگ دشمن مقاومت کرده بودند، عده‌ای زخمی شده و خود را به کنار کشیدند و حدود یکصد نفر هنوز درحال جلوگیری از نفوذ دشمن به داخل منطقه بودند. در این دقایق سخت، ما با اسلحه‌های معمولی مقاومت می‌کردیم، درحالی که بچه‌های ما را با گلوله‌های مستقیم توپ و تانک از پای درآوردند، وضعیت عجیبی داشتیم، با زین‌الدین تماس گرفتم که اجازه بدهد بچه‌ها برگردند، اما ایشان فرمودند: اصلا به عقب نشینی فکر نکنید، زیرا امام فرموده‌اند جزیره‌ای که شما استقرار یافته‌اید گلوگاه جمهوری اسلامی است و نباید به دست دشمن بیافتد، بنابراین ما هم ایستادگی کردیم تا جایی که به محاصره‌ی کامل دشمن در آمدیم.

به هنگام اسارت حدود ۸۰ نفر از ۳ سرگردان محمد رسول‌الله(ص)، علی‌بن‌ابیطالب(ع) و امام رضا(ع) بودیم که اکثر بچه‌ها هم مجروح و زخمی شده بودند، من هم پایم شکسته بود و قادر به حرکت نبودم. با پاکسازی محدوده محاصره شده، دشمن برخی از دوستان را شهید و برخی را هم به اسارت در آورد.

لحظه اسارت خود را به یاد دارید؟

من با توجه به این که از ناحیه پا زخمی بودم، تصمیم داشتم داخل سنگری که با سرنیزه کنده بودم، بمانم تا به هنگام تاریکی شب بتوانم از حلقه‌ی اسارت دشمن خارج شده و به عقب برگردم، اما کار پاکسازی منطقه ما توسط دشمن از ساعت ۳ بعدازظهر شروع شد که در ادامه به گودالی رسیدند که من در داخل آن بودم، یکی از سربازان عراقی به بالای سر من آمد و یک قبضه آر پی چی بدون گلوله را به سمت من نشانه گرفت که من خنده‌ام گرفت، او هم که متوجه خنده من شده بود با ته آرپی‌چی چند ضربه‌ای به سر من زده و رفیقش را صدا کرد که او اسلحه به دست وارد شده و گلنگدن را کشید

من هفتم اسفند ماه به اسارت درآمدم و هفتم فروردین ماه بعد برای مدت یکسال همه فکر می‌کردند من شهید شده‌ام دخترم مریم به دنیا آمده بود و من تا ۳ سالگی‌اش هیچ نشانی از او نداشتم تا این که پس از ۳ سال عکس او را برایم فرستادند

تا اسلحه را به سوی من شلیک کند، دست من ناخودآگاه به سمت درجه‌های روی شانه‌هایم رفت و آنها که متوجه شدند من افسر و درجه‌دار هستم، خوشحال شده و بدون این‌که به دنبال درجه‌های من باشند، کالک نقشه عملیات و کلت کمری‌ام را از من به دست آورده و پذیرفتند که من افسر هستم که دست از درگیری با من برداشته و با برانکارد مرا با ماشینهای عراقی منتقل کردند.

چه مدت در اسارت دشمن بودی؟

دقیقا ۷۸ ماه و ۷ روز، یعنی جمعا ۲۳۴۷ روز.

خانواده از اسارت شما، کی با خبر شدند؟

با توجه به این که در آخرین مراحلی که به اسارت دشمن

درآمدم، زخمی شده بودم، همه فکر کرده بودند که من شهید شده ام، لذا خبر این موضوع به خانواده و دوستان هم رسیده بود، به طوری که برایم مراسم ترحیم گرفته و مزاری هم برایم تعیین کرده بودند. لذا برای مدت یکسال همه فکر می‌کردند من شهید شده‌ام، البته رادیو عراق هم بعد از عملیات خیبر، اسم مرا هم که فرمانده گردان بودم به عنوان شهید اعلام کرده بودند.

یکسال پس از اسارت، نمایندگان صلیب سرخ به اردوگاه ما آمدند که پس از گفت‌وگو با اسرا، نام مرا هم به عنوان اسرای جنگی اعلام کردند.

طول این یکسال، دلت برای خانواده تنگ نشده بود؟

مگر می‌شود که یکسال آدم از خانواده‌اش هیچ خبری نداشته باشد و دلتنگ آنها نشود. من هفتم اسفند ماه به اسارت درآمدم و هفتم فروردین ماه بعد برای مدت یکسال همه فکر می‌کردند من شهید شده‌ام. دخترم مریم به دنیا آمده بود و من تا ۳ سالگی‌اش هیچ نشانی از او نداشتم تا این که پس از ۳ سال عکس او را برایم فرستادند.

به اسارت دشمن که درآمدید، هیچ فکر می‌کردید که سالها در اسارت باشید؟

به هیچ وجه، ما روزهای اول اسارت فکر می‌کردیم رزمندگان ما خیلی زود، صدام را از بین برده و ما هم آزاد می‌شویم، اما پس از گذشت یک سال تازه احساس کردیم که این گونه نیست، که از آن پس فقط با امید زنده بودیم، البته آنچه که باعث می‌شد بچه‌ها به زندگی امیدوار باشند، اعتقادات و اصولی بود که به آن پایبند بودند.

تا سال ۶۹ ما هیچ امیدی به خلاصی از بند صدام، نداشتیم تا این که صدام به کویت حمله کرد که پس از آن به این نتیجه رسیدیم که امکان جنگ صدام در ۲ جبهه و همزمان وجود ندارد، لذا فکر می‌کردیم، صدام مجبور است با ایران کنار آمده تا بتواند با کویت وارد جنگ شود.

مدتی از این موضوع گذشت تا این که رادیوی عراق یک روز بی‌مقدمه، سرود نظامی پخش کرده و اعلام کرد: اطلاعیه مهمی پخش خواهد کرد که نامه‌ی صدام خطاب به سران مملکت ایران می‌باشد.

این موضوع مرتب از رادیو اعلام می‌شد و حدود ۲۴ ساعت همه‌ی ما منتظر بودیم تا این خبر و متن نامه صدام را بشنویم. بعد از ۲۴ ساعت، ۹ صبح بود که اطلاعیه صدام از رادیو، خطاب به آقای هاشمی رفسنجانی خوانده شد.

در این نامه صدام ضمن قبولی قطعنامه و خواسته‌های ایران، اعلام کرد من برای این که صداقت خود را به اثبات برسانم روز جمعه اولین گروه از اسرای ایران را آزاد خواهم کرد.

با پخش این خبر، شادی و هلهله‌ی عجیبی در اردوگاه برپا شد، اما ته دلمان باور تحقق این برنامه کمی سخت بود.

چرا باورش سخت بود؟

به خاطر این که بیش از این نیز صدام اعلام کرده بود که گروهی از اسرای مجروح را به طور یک طرفه آزاد خواهد کرد و طی آن گروهی از مجروحین را تا فرودگاه نیز بردند، اما در آخرین دقایق، مجددا آنها را به اردوگاه برگرداندند که یکی از بچه‌ها هم در اردوگاه سکته کرده و به شهادت رسید. اما این‌بار و در کمال ناباوری دیدیم که اولین گروه از رزمندگان اسیر آزاد شدند، لذا اطمینان حاصل کردیم که موضوع جدی است و از آن روز روزانه ۲ تا ۳ هزار اسیر مبادله می‌شد.

نکته بسیار مهمی که در بحث تبادل اسرا به چشم می‌خورد، این بود که وقتی از تلویزیون عراق، فیلم آزادی اسرای ما را پخش می‌کردند می‌دیدیم که آنها برای ورود به کشورمان چه‌قدر مشتاق و شادمان بودند و از طرفی هزاران نفر از مردم و مسئولین کشور به پیشواز آنها می‌آمدند، اما وقتی اسرای عراقی آزاد می‌شدند اصلا مشخص نبود که آنها چگونه وارد کشور می‌شوند و چه بلایی بر سرشان می‌آید، آن قدر این موضوع بی‌سرو صدا انجام می‌شد که انگار نه انگار اسرایشان آزاد شده‌اند.

آزادی شما چگونه اتفاق افتاد؟

طبق برنامه اعلام شده، اسرای اردوگاه ما به ترتیب آزاد می‌شدند تا این که نوبت به کمپ ۱۷ رسید و به ما اعلام کردند که آماده شوید و وسایلتان را جمع کنید، از طرفی یک دست لباس نو و مقداری وسایل شخصی نیز به ما دادند و قرار شد صبح فردا اتوبوس‌ها جهت انتقال ما بیایند.

نکته بسیار مهمی که در بحث تبادل اسرا به چشم می‌خورد، این بود که وقتی از تلویزیون عراق، فیلم آزادی اسرای ما را پخش می‌کردند می‌دیدیم که آنها برای ورود به کشورمان چه‌قدر مشتاق و شادمان بودند و از طرفی هزاران نفر از مردم و مسئولین کشور به پیشواز آنها می‌آمدند، اما وقتی اسرای عراقی آزاد می‌شدند اصلا مشخص نبود که آنها چگونه وارد کشور می‌شوند و چه بلایی بر سرشان می‌آید

صبح فردا بچه‌ها که شب را از خوشحالی و شادمانی نخوابیده بودند، آماده شدند، اما من و تعداد دیگری از رزمندگان را که مجروح بودند جداگانه در اتوبوس خاصی سوار کرده و به فرودگاه منتقل کردند. گروه ما با یک فروند هواپیمای هلندی ساعت ۸/۵ شب حرکت کرده و ساعت ۱۰ شب در فرودگاه تهران مورد استقبال مسئولین و مردم قرار گرفتیم.

یک خاطره جالب برایمان تعریف می‌کنی؟

وقتی سربازان عراقی مرا دستگیر کردند، اول جیب‌هایم را خالی کردند، داخل یکی از جیب‌هایم، یک پلاستیک جای کارتی داشتم که داخل آن چندین کارت شناسایی و برگه ماموریت‌های خاص و مخصوص فرماندهان و غیره داشتم که اگر دشمن آنها را می‌دید و متوجه مسئولیت من می‌شد، مشکلات زیادی برایم پیش می‌آمد و شاید هم منجر به مرگم می‌شد، روی این کارت‌ها، عکس حضرت امام را گذاشته بودم.

وقتی سرباز عراقی این جای کارتی را از توی جیبم در آورد، دلم ریخت و گفتم الآن است که با مشاهده برگه‌ها و کارت‌ها، به هویتم پی ببرند، اما آن سرباز با دیدن عکس امام، خود را ناراحت نشان داد، لذا اهانتی کرد و آن پلاستیک را به گودالی پرتاب کرد که داخل آن آب بود. با این کار سرباز عراقی، نفس راحتی کشیده و خیالم تخت تخت شد.

غفلت‌های بزرگ ایران درباره افغانستان

*محمد رضایی، کارشناس مسائل شبه قاره

افغانستان از دیرباز تأثیر بسزایی بر سیاست خارجی ایران، چه قبل از پیروزی انقلاب و چه در زمان کنونی داشته و دارد. این نقش از آن جایی مهم است که ایران، پس از اسلام همواره از سمت مشرق با تهدیدات سرزمینی و هویتی متعدد و جدی مواجه بوده و جاه‌طلبانی مانند چنگیزخان مغول، تیمور لنگ، محمود و اشرف افغان، در حافظه تاریخی ایرانیان به عنوان تهدیدی علیه موجودیت سرزمین‌شان به یادگار مانده‌اند.

در ۴۵ سال گذشته نیز تهدیدات ناشی از این همسایه شرقی به اشکال گوناگون نمایان گشته، چه زمانی که ارتش سرخ شوروی تصمیم به اشغال افغانستان گرفت و چه زمانی که آمریکا و متحدان آن به مدت ۲۰ سال آن کشور را اشغال و هزینه‌های گزافی را به ایران تحمیل نمودند.

پس از بازگشت طالبان به قدرت، ابتدا نوعی امیدواری در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران شکل گرفت که تهدید ناشی از حضور آمریکا در افغانستان برطرف شده و از آن جایی که طالبان در محور مقاومت علیه آمریکا قرار دارد، پس این تهدید ناشی از همسایه شرقی به فرصتی طلایی تبدیل شده است.

بر همین اساس، طی بیش از دو سال پس از قدرت‌یابی دوباره طالبان، سیاست افغانستانی جمهوی اسلامی ایران در جهت همکاری‌های راهبردی، به ویژه در ابعاد اقتصادی و امنیتی با طالبان پیگیری شد به این امید که می‌توان با تعاملات گسترده با طالبان، منافع ملی را تأمین نمود. لیکن رخدادهایی مانند انفجارهای تروریستی اخیر در کرمان و موضوعاتی از قبیل حقابه کشورمان از رود هیرمند، سیل مهاجران افغانستانی به ایران و غیره، امیدواری و خوش‌بینی اولیه را تا اندازه بسیاری کم‌رنگ کرده و فضا برای طرح این پرسش را قویاً به وجود آورده که در این مدت چه غفلت‌هایی در حوزه سیاست افغانستانی جمهوری اسلامی ایران رخ داده است؟

به شمار آوردن طالبان به عنوان بخشی از محور مقاومت یا تلاش برای تحقق این امر را می‌توان بزرگ‌ترین خطای راهبردی درخصوص سیاست افغانستانی کشورمان به شمار آورد

به نظر نگارنده، اصلی‌ترین غفلت‌های صورت گرفته در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در موضوع افغانستان، به شرح زیر است:

۱ – به شمار آوردن طالبان به عنوان بخشی از محور مقاومت یا تلاش برای تحقق این امر را می‌توان بزرگ‌ترین خطای راهبردی در خصوص سیاست افغانستانی کشورمان به شمار آورد. مقامات طالبان بارها و بارها آشکارا اعلام کرده‌اند، دشمنی‌شان با آمریکا تمام شده و حاضرند با این کشور برای داشتن یک رابطه دوستانه تعامل کنند، ضمن آن که طالبان به هیچ وجه دنبال تجربه مجدد حکومت نخست‌شان که توسط آمریکا سرنگون شد، نیستند و می‌خواهند با همراهی آمریکا، بقای حکومت خود را تضمین کنند. از این‌رو، دل‌خوش کردن به حضور طالبان در محور مقاومت و طراحی سیاست خارجی کشورمان در افغانستان بر این اساس، باعث شده بسیاری از رفتارهای خصمانه طالبان را نادیده بینگاریم.

۲ – رخدادهای اخیر در صحنه بین‌المللی به ویژه تلاش آمریکا برای بازگشت آشکار به صحنه افغانستان در پوشش سازمان ملل، نشان می‌دهد دور نیست زمانی که طالبان توسط جامعه بین‌المللی و در حقیقت توسط آمریکا و متحدانش به رسمیت شناخته شود. در این صورت، بی‌گمان نوع تعامل طالبان با جمهوری اسلامی ایران بسیار متفاوت خواهد بود و منافع ملی کشورمان بیش از گذشته در معرض آسیب قرار خواهد گرفت.

برخلاف ادعاهای طالبان مبنی بر عمل به تعهداتش مبنی بر عدم استفاده گروه‌های تروریستی از خاک افغانستان، کشورهای منطقه همچنان نگران حضور و فعالیت گروه‌های تروریستی در آن کشور هستند

۳ – رصد رفتارهای رقیبان منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران در افغانستان، به ویژه ترکیه نیز نشان می‌دهد که طالبان تمایل بیشتری به همکاری با ایشان دارد تا با جمهوری اسلامی ایران. برای نمونه، هم‌زمان با اعلام خبر تعطیلی دفاتر کمیته امداد امام خمینی (ره) در شهرهای مختلف افغانستان، اداره بازرسی ویژه آمریکا برای بازسازی افغانستان (سیگار) در گزارش اخیر خود به مجلس نمایندگان آن کشور اعلام می‌کند پروژه‌های آژانس توسعه جهانی آمریکا (یواس‌اید) در افغانستان نه تنها محدود نشده، بلکه رو به افزایش است.

۴ – سهل‌انگاری در پیگیری و مطالبه جدی و عزتمندانه حقابه کشورمان از هیرمند و بسنده کردن به وعده‌های شفاهی مقام‌های طالبان در این زمینه که در نهایت با چشم‌پوشی تهران از هدایت آب هیرمند به سمت شورهزار «گوده زره» توسط طالبان، انگیزه این گروه را برای پیگیری پروژه‌های آبی مدنظرش روی رودخانه‌های دیگر به ویژه «فراه رود» و «هریرود» افزایش داد. شایان ذکر است در صورت تکمیل پروژه‌های طالبان در بخش‌های میانی و شمالی مرزهای مشترک بین ایران و افغانستان، بخشی عمده از مناطق شرقی و شمال شرقی کشورمان از جمله مشهد مقدس در آینده نزدیک با بحران بی‌سابقه کم‌آبی مواجه خواهند شد. غفلت در این زمینه، در کنار وقت‌کشی طالبان و نبود هیچ نوع تفاهم‌نامه و معاهده‌ای برای مدیریت دیگر رودخانه‌های مشترک، صرفاً باعث تقویت موضع طالبان و تضعیف موضع جمهوری اسلامی ایران در خصوص حقابه ایران از رودخانه‌های مرزی خواهد شد.

۵ – نادیده گرفتن رفتارهای خصمانه طالبان در موضوعات گوناگون و تلاش پیوسته برای جذب این گروه، باعث شده تا اعتماد به نفس آن برابر جمهوری اسلامی ایران به شدت افزایش یابد. بدنه طالبان در رخدادهایی مثل هشدار رئیس‌جمهور به این گروه در خصوص حقابه کشورمان از هیرمند، نشانِ می‌دهد که طالبان سرمست از پیروزی بر آمریکا، عمیقاً باور دارد در هر درگیری با جمهوری اسلامی ایران نیز پیروز خواهد شد و جمهوری اسلامی ایران چاره و گزینه‌ای جز همراهی با طالبان ندارد. سیاست اشتباه کشورمان در قطع رابطه با مخالفان طالبان، باور این گروه بر ناگزیری و ناگریزی جمهوری اسلامی ایران از همراهی با ایشان را دو چندان کرده است، به گونه‌ای که تصور می‌کنند می‌توانند سیاست‌های خود، به ویژه موارد اشاره شده در بندهای بعدی را بدون مخالفت جدی جمهوری اسلامی ایران پیش ببرند.

تلاش طالبان برای تغییر بافت جمعیتی افغانستان به نفع قوم پشتون و همچنین ترویج روزافزون زبان پشتو در سراسر افغانستان از طریق ابزارهایی مثل صدور احکام دادگاه‌ها به زبان پشتو، افغانستان را به سمت پشتونستان بزرگ سوق داده است

۶ – طالبان طی دو سال گذشته پروژه‌های اقتصادی کلانی را که عمده آنها به موازات مزیت‌های کشورمان هستند، پیگیری کرده که از جمله می‌توان به مواردی مثل پروژه خط لوله گاز ترکمنستان، افغانستان، پاکستان و هندوستان، موسوم به «تاپی» یا خط آهن «افغان ترانس» که از ازبکستان آغاز و به بنادر پاکستان ختم می‌شود و قطر سرمایه آن را تأمین خواهد کرد، اشاره نمود در حالی که هیچ یک از پروژه‌های ترانزیتی جمهوری اسلامی ایران با افغانستان در زمره پروژه‌های راهبردی مدنظر طالبان قرار ندارد و طالبان حتی از مزایای ترانزیتی کشورمان مثل بندر چابهار، به عنوان وجه‌المصالحه مشکلات خود با کشورهای دیگر، به ویژه پاکستان استفاده می‌کند.

۷ – نگاهی به اقدامات اخیر طالبان به ویژه در ضدیت با شیعیان و به ویژه زبان فارسی و عناصر فرهنگ ایرانی مانند «نوروز» به گونه‌ای است که این عناصر پیوندزننده مردم ایران در افغانستان به شدت در معرض خطر قرار دارند. برای نمونه، دبیرکل سازمان ملل در جدیدترین گزارش فصلی خود به شورای امنیت آن سازمان درباره وضعیت افغانستان اعلام نموده طالبان ساختار شورای علما را در تمام استان‌های افغانستان تکمیل نموده بدون آن که در استان‌های شیعه‌نشین حتی یک عالم شیعه عضو این شوراها باشد. شایان ذکر است این شوراها رکن اساسی حکومت‌داری طالبان به حساب می‌آیند و پس از رهبری طالبان، منبع اصلی قدرت می‌باشند.

نگاهی به اقدامات اخیر طالبان به ویژه در ضدیت با شیعیان و به ویژه زبان فارسی و عناصر فرهنگ ایرانی مانند «نوروز» به گونه‌ای است که این عناصر پیوندزننده مردم ایران در افغانستان به شدت در معرض خطر قرار دارند

۸ – تلاش طالبان برای تغییر بافت جمعیتی افغانستان به نفع قوم پشتون و همچنین ترویج روزافزون زبان پشتو در سراسر افغانستان از طریق ابزارهایی مثل صدور احکام دادگاه‌ها به زبان پشتو، افغانستان را به سمت پشتونستان بزرگ سوق داده است. حذف سایر اقوام از ساختار قدرت در افغانستان به نفع پشتون‌ها، بدین معناست که در آینده یا اقوام دیگر باید به کشورهای همسایه افغانستان مهاجرت کنند یا باید با پشتون‌ها بجنگند و جنگ داخلی را شعله‌ور نمایند که هر دو احتمال به زیان منافع جمهوری اسلامی ایران در صحنه افغانستان است.

۹ – اجرای سیاست‌هایی مثل ممنوعیت تحصیل و اشتغال زنان و دختران افغانستانی، و در عین حال تشویق آنها به حضور در مدارس دینی متعلق به طالبان، بدین معناست که نسل آینده افغانستان قرار است عمدتاً یا در این مدارس تربیت شوند یا توسط مادرانی تربیت خواهند شد که در این مدارس رشد کرده‌اند. این امر به معنای تندرو شدن جامعه افغانستان و به ویژه ترویج اندیشه‌هایی مثل تکفیر شیعیان است که زیان‌های آن برای جمهوری اسلامی ایران آشکارتر از خورشید است. شایان ذکر است برخلاف ادعاهای برخی از مقام‌های طالبان مبنی بر عدم ضدیت با شیعیان، بسیاری از رهبران و بدنه این گروه چندان با این موضع‌گیری‌ها موافق نیستند. برای نمونه، «اسلامجار»، والی طالبان در هرات در کتاب خود آشکارا شیعیان را تکفیر می‌کند و آنها را ایادی کفار در بین مسلمانان در طول تاریخ دانسته است. از سوی دیگر، پیگیری سیاست توسعه مدارس دینی توسط طالبان در عمل به معنای حذف فارسی‌زبان‌هایی است که در مقایسه با پشتون ها، حضور پررنگتری در مدارس نوین دارند. از این‌رو، گسترش این قبیل مدارس و محدودسازی مدارس نوین، ستمی دو چندان بر شیعیان است.

۱۰ – با وجود اعلام مکرر مقام‌های مربوطه کشورمان مبنی بر مسدودسازی و ساخت دیوار حفاظتی در مرزهای مشترک بین ایران با افغانستان، به نظر نمی‌رسد اقدام چشمگیری در این زمینه انجام شده باشد. طبق برخی اخبار منتشره، دلیل این امر را می‌بایست در عدم همراهی طالبان با این پروژه جستجو کرد. در حالی که ساخت این دیوار نقش موثری در مهار سیل مهاجران غیرقانونی و تجارت قاچاق مواد مخدر دارد. تجربه قبلی در ساخت دیوار مرزی در محدوده زابل را که در داخل خاک کشورمان کشیده شده، نباید فراموش کرد و این اشتباه را با فشار طالبان در محدوده بزرگ‌تری مرتکب شد.

مجموع این نگرانی‌ها به سیاست‌گذاران و مجریان سیاست افغانستانی کشورمان گوشزد می‌کند بایستی طرحی نو دراندازند و از این خواب غفلت بیدار شوند

۱۱ – برخلاف ادعاهای طالبان مبنی بر عمل به تعهداتش مبنی بر عدم استفاده گروه‌های تروریستی از خاک افغانستان، کشورهای منطقه همچنان نگران حضور و فعالیت گروه‌های تروریستی در آن کشور هستند، زیرا اخبار مختلف نشان می‌دهد طالبان روابطش با سایر گروه‌های تروریستی، به ویژه گروه‌های قوم‌گرا را همچنان حفظ کرده است. برای نمونه، برخی رسانه‌های محلی به تازگی اعلام کرده‌اند صدها شبه‌نظامی ازبکستانی با کمک طالبان در خانه‌های نظامیان پیشین در استان سرپل ساکن هستند. به طور کلی، طالبان روابط پیچیده‌اش با دیگر گروه‌های تروریستی را حفظ کرده است. طالبان گروه‌هایی که کشورهای دیگر آنها را تروریست می‌دانند، برادران خود به حساب می‌آورد، چون اصولاً

والی طالبان در هرات در کتاب خود آشکارا شیعیان را تکفیر می‌کند و آنها را ایادی کفار در بین مسلمانان در طول تاریخ دانسته است

در زمان مبارزه علیه اشغالگری آمریکا، دوشادوش طالبان جنگیده‌اند.

۱۲ – با وجود ادعاهای طالبان مبنی بر کاهش کشت مواد مخدر، آمارهای ارائه شده از سوی مقامات مربوطه در کشورمان در خصوص میزان کشفیات مواد مخدر از مبدأ افغانستان نشان می‌دهد که نمی‌توان به این آمارها اعتماد نمود و به نظر می‌رسد ارائه این آمارها توسط مراجع بین‌المللی بیشتر تلاشی برای سفیدنمایی طالبان است تا ارائه واقعیت‌ها. ضمن آن که نگرانی‌های فزاینده‌ای در خصوص رشد روزافزون تولید مواد مخدر صنعتی در افغانستان وجود دارد که نشان می‌دهد در آینده افغانستان به مبدأ اصلی تولید و تجارت این نوع مواد مخدر تبدیل خواهد شد که مخاطرات آن چه برای جوانان ایرانی و چه برای کل منطقه و حتی کشورهای اروپایی بسیار سنگین‌تر از مواد مخدر سنتی است.

مجموع این نگرانی‌ها به سیاست‌گذاران و مجریان سیاست افغانستانی کشورمان گوشزد می‌کند بایستی طرحی نو دراندازند و از این خواب غفلت بیدار شوند که می‌توان طالبان را با مشوق‌هایی مانند ۲۴ ساعته کردن گمرکات دو کشور یا تکمیل یک خط راه‌آهن محلی، به جمهوری اسلامی ایران نزدیک و از قدرت‌های دیگر مثل آمریکا و متحدانش دور ساخت.

هرچند طالبان با رفتارهایی مانند بازگرداندن مکرر محموله‌های صادراتی کشورمان یا دستور ملا هبت‌الله، رهبر طالبان برای آغاز ساخت سد بر روی خاشرود، بلافاصله پس از بازگشت هیأت ملا عبدالغنی برادر از تهران به کابل، آشکارا نشان می‌دهد که هیچ گونه دلبستگی به جمهوری اسلامی ایران ندارد.

طالبان با رفتارهایی مانند بازگرداندن مکرر محموله‌های صادراتی کشورمان یا دستور ملاهبت‌الله، رهبر طالبان برای آغاز ساخت سد بر روی خاشرود، بلافاصله پس از بازگشت هیأت ملاعبدالغنی برادر از تهران به کابل، آشکارا نشان می‌دهد که هیچ گونه دلبستگی به جمهوری اسلامی ایران ندارد